

بررسی تحلیلی رقابت گرجیان با ائتلاف ترکان و تاجیکان در دوره شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق)

دکتر محمود مهمان نواز استادیار گروه تاریخ دانشگاه یاسوج
دکتر اصغر فروغی ابری دانشیار دانشگاه اصفهان
دکتر علی اکبر کجیاف دانشیار دانشگاه اصفهان

چکیده

با ورود نیروهای گرجی به تشکیلات صفویان که عمدتاً از اسرای گرجستان و از عناصر غیرمسلمان و نومسلمان بودند، رقابت در دربار صفویان از حالت سنتی خارج شد. دو گروه پایه‌گذار سلسله صفویان؛ یعنی ترکان و تاجیکان از ابتدای تشکیل این سلسله دچار تضادها و رقابت‌هایی بودند. رقابت ترکان و تاجیکان از جمله مشهورترین رقابت‌های درباری تاریخ ایران محسوب می‌شود. ماهیت رقابت‌ها از زمان شاه عباس اول به بعد شکل تازه‌ای به خود گرفت و ضلع سومی به نام نیروی سوم به این عرصه اضافه شد. این امر سبب اتحاد نیروهای قدیمی گردید.

اوج رقابت‌های میان گرجی‌ها و جناح ائتلافی ترکان و تاجیکان در زمان شاه صفی بود. در این مقطع هنوز قزلباش‌ها و تاجیکان تمام قدرت خود را به نفع گرجی‌ها از دست نداده بودند. با مرگ شاه عباس اول، راه برای احیای قدرت آنها فراهم گردید. آنها فرصت به دست آمده را غنیمت شمرده، تا با استفاده از آن نیروهای گرجی را به‌طور کامل از تشکیلات صفوی خارج کنند. این مسأله سبب ائتلافی بی‌سابقه بین ترکان و تاجیکان شد، که این ائتلاف باعث توطئه‌های وسیعی از سوی آنها برای براندازی گرجیان گردید. در این میان شاه نیز به دلیل آنکه گرجی‌ها وابستگان به شخص شاه بودند، از آنها حمایت می‌کرد. این امر سبب شد تا دامنه توطئه‌های جناح ترک و تاجیک، خطر را متوجه شاه نیز بنماید. پایان این رقابت‌ها با پیروزی قاطع جناح گرجیان همراه است. در این پژوهش سعی بر آن است تا با تکیه بر منابع تاریخی، به بررسی رقابت‌های میان جناح گرجیان با جناح ترک و تاجیک پرداخته شود.

واژگان کلیدی: شاه صفی، ترکان، تاجیکان، گرجی‌ها، رقابت.

مقدمه

ورود عناصر گرجی به تشکیلات صفویان، نقطه عطفی در تاریخ این سلسله محسوب می‌شود. قبل از آن به دلیل آنکه مناصب میان دو گروه ترک و تاجیک تقسیم می‌شد، نوعی خمودگی در جامعه صفویان به وجود آمده بود. در واقع عدم گردش نجبی، سبب شده بود تا قزلباش‌ها بر مناصب نظامی و تاجیکان بر مناصب دیوانی تسلط بی‌چون و چرا داشته باشند و راه برای هر نوع ایجاد فکر و خلاقیتی جدید سد کنند. ادامه این وضعیت برای حاکمیت صفویان یک هشدار بود. امری که قبل از جلوس شاه عباس اول، صفویان را به سمت سقوط سوق می‌داد. شاه عباس با درک این واقعیت در پی اصلاح آن برآمد. مهم‌ترین راهکارش کاستن از اختیارات دو گروه سنتی دربار صفویان بود و این امر در سایه حضور گرجی‌ها می‌توانست محقق شود.

شاه عباس اول، با وارد کردن عناصر گرجی به تشکیلات صفویان، خون تازه‌ای در رگ‌های تشکیلات فرسوده صفویان تزریق نمود. مهم‌ترین حامی این عناصر نوظهور، شخص شاه بود. وابستگی گرجی‌ها به شخص شاه تا پایان حکومت صفویان وجود داشت و در نبرد معروف «گلون آباد» تنها نیرویی که مقاومت نمود، سپاه قوللرها بود. به هر حال این عملکرد شاه عباس، بدون واکنش عناصر قدیمی به حال خود باقی نمی‌ماند، اما به دلیل آنکه شاه عباس از اقتدار خاصی برخوردار بود و این مسأله را بارها به رخ ترکان و تاجیکان کشیده بود؛ آنها نتوانستند در زمان او مخالفتی آشکار با نیروهای گرجی داشته باشند. با جلوس شاه صفی (۱۰۳۸ ق) که شاهی جوان بود، تلاش ترکان و تاجیکان برای دفع عناصر گرجی به اوج خود رسید. به واقع برخلاف گفته مینورسکی که می‌گوید: «ترکان و تاجیکان مانند آب و روغن قاطی نمی‌شوند»، در این مقطع به خوبی آمیخته شده و ائتلافی ضدگرجی را به وجود آورده بودند. دو شخصیت قزلباش؛ یعنی زینل خان شاملو و عیسی خان شیخاوند، به همراه یک شخصیت تاجیک به نام خلیفه سلطان وزیر دیوان اعلی، با همکاری زینب بیگم عمه شاه عباس، ائتلافی قدرتمند جهت به زیر کشیدن گرجی‌ها را به وجود آورده بودند.

رقابت‌های گرجی‌ها با جناح ائتلافی ترک و تاجیک از سوی محققان کمتر مورد توجه قرار گرفته است. معمولاً زمانی بحث از رقابت‌های درباری صفویان می‌شود، اذهان به سوی رقابت ترک و تاجیک می‌رود. همین مسأله سبب شده تا کمتر محقق به تحقیقی جامع پیرامون رقابت‌های گرجی‌ها با جناح ائتلافی ترک و تاجیک پردازد؛ رقابت‌هایی که در زمان شاه صفی به اوج خود رسید. این پژوهش در راستای پوشش دادن به این خلاء پژوهشی می‌باشد.

در این پژوهش سعی بر آن است تا به مسائلی از قبیل چگونگی ورود عناصر گرجی به تشکیلات صفویان، دامنه رقابت‌های گرجی‌ها با جناح ترکان و تاجیکان و نتایج رقابت‌ها پرداخته شود.

ورود عناصر گرجی به تشکیلات صفویان

گرجستان ناحیه‌ای در شمال غربی ایران بود که در دوره صفویان برای پادشاهان این سلسله دارای جذابیت‌های خاصی بود و این امر سبب حملات حاکمان صفوی به آن دیار می‌شد. این حملات باعث اسیر شدن عده زیادی از گرجی‌ها و در نتیجه ورود آنها به پایتخت‌های صفویان و تشکیلات صفویان شد. در تاریخ صفویان همواره از نقش مهم و البته تقابل دو گروه ترک (قزلباشان) و تاجیک سخن به میان آمده است. به واقع این دو گروه دو جناح مسلط در دربار صفویان تا زمان شاه عباس اول بودند، اما از زمان شاه عباس گروه دیگری جهت تعدیل قدرت این دو جناح ایجاد شد. این گروه نخواست به نیروی سوم مشهور هستند. در واقع اسرای قفقازی که در حملات شاهان صفوی به مرکز ایران انتقال می‌یافتند تشکیل دهنده نیروی سوم بودند. در زمان شاه عباس اول، در تشکیلات نظامی صفویان، گروه جدیدی موسوم به سپاه قوللرها یا غلامان تشکیل شدند. این سپاه نوین متشکل از قفقازی‌ها بود و در واقع همه عناصر آن از فرمانده تا عادی‌ترین فرد آنها همگی از قفقازی‌ها بودند. شاردن اعطای عنوان غلام به آنان را نشانگر آزاد نبودن آنها دانست، بلکه علت را در این دانست که پدرانشان از سرزمین‌های گرجی و چرکسی و ایبری بوده‌اند «بعضی آنها کسانی هستند که در نوباوگی به تحفه، تقدیم شاه شده بودند و برخی در خانواده‌هایی از این کشورها که در ایران وطن کرده‌اند به دنیا آمده‌اند، به اخلاق و آداب و رسوم ایرانیان آشنا و خوپذیر شده‌اند، یا به دین اسلام گرویده‌اند و یا از پدرانی به وجود آمده‌اند که پیش از تولد ایشان مذهب خویشرا رها کرده و مسلمان شده‌اند» (شاردن، ۱۳۷۴: ج ۳ / ۱۱۹۳) شاردن ادامه داده که آنها حتی به غلام بودن خود افتخار می‌کرده‌اند و لفظ رعیت که برای کشاورزان و کارهای دیگر به کار رفت را حقیر و پست می‌شمارند (همان: ۱۱۹۴-۱۱۹۵).

ورود عناصر قفقازی به خصوص گرجی‌ها به ایران از زمان شاه طهماسب اول (۹۳۰-۹۸۴ ق) آغاز شد. شاه طهماسب در ایام سلطنتش چهار بار به گرجستان لشکر کشید حاصل این لشکرکشی‌ها اسرای زیادی بود، که به داخل ایران آورده شدند. در میان این اسرا، هم افراد بالغ و هم افراد نابالغ، مرد و زن، رعیت و اشراف‌زاده وجود داشتند. شاه طهماسب در دوران سلطنتش به ساماندهی این عناصر نپرداخت. با مرگ شاه طهماسب، آشوب و فترتی در صفویان از سال‌های ۹۸۴ تا ۹۹۶ ه. ق. رخ داد و عناصر

قزلباش، حکومت صفویان را به ورطه سقوط کشاندند. با روی کار آمدن شاه عباس اول، وی از سرکشی‌های سران قزلباش به تنگ آمده و برای جلوگیری از این سرکشی‌ها درصدد کاستن قدرت آنها برآمد. یکی از راه‌های کاهش نفوذ آنها، دادن بخشی از اختیاراتشان به گروهی دیگر بود؛ گروهی که وابسته به شخص شاه باشند نه سران قبیله‌ای. بهترین گزینه برای ایجاد این گروه، عناصر قفقازی بودند که تعداد آنها در این زمان زیاد شده بود و می‌بایست ساماندهی می‌شدند. حتی گروه کثیری از آنها مسلمان شده و به نو مسلمانان مشهور بودند. شاه با ایجاد سپاه جدید «می‌خواست پایه و اساس قدرت خود را از ترتیبات قبیله‌ای به قدرتی که کاملاً تحت کنترل خود باشد، تغییر دهد» (نویدی، ۱۳۸۶: ۱۰۳). برای ایجاد سپاه نوین تقریباً نیروی لازم وجود داشت. شاه عباس برای افزایش تعداد نیروهای قفقازی پس از تثبیت قدرت خود، سیاست پدربزرگش (شاه طهماسب) در قبال گرجستان را پی گرفت و به بهانه جهاد، حمله‌هایی به آنجا نمود. از جمله این حملات در سال ۱۰۱۳ ه. ق. بیست هزار نفر ارمنی وارد «جرگه غلامان» شدند (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۷۳) و در سال ۱۰۲۵ ه. ق. تعداد ۱۰۰ تا ۱۳۰ هزار نفر اعم از مذکر و مونث از آنجا به اسارت درآمدند. مولف عالم‌آرا معتقد است که از ظهور اسلام تا آن زمان این رقم و حادثه رخ نداده بود (ترکمان، ۱۳۷۷: ۶۳۵). بدین ترتیب راه ورود عناصر گرجی به دربار و تشکیلات صفویان هموارتر شد. شاه عباس پایتخت را از قزوین به اصفهان منتقل نمود. در پایتخت جدید شاه با عناصر جدید وارد شد و عناصر قفقازی بخش اعظمی از جمعیت پایتخت را تشکیل دادند.

شاه عباس همان‌گونه که بیان شد از قدرت و نفوذ زیاد قزلباش‌ها ناراحت بود؛ زیرا آنها مناصب مهم درباری را زیر نفوذ خود داشتند. مهم‌ترین منصب نظامی که در اختیار قزلباش‌ها بود، منصب قورچی‌باشی بود. شاه عباس در برابر این منصب، منصب قوللر آقاسی را ایجاد نمود و آن را «با قورچی‌باشی همچشم فرمودند و رفته رفته شوکت او زیاد شد» (نصیری، ۱۳۷۲: ۱۶) ایجاد سپاه قوللرها ضربه مهلکی بر قزلباشان بود و از این اقدام شاه عباس به یک انقلاب اجتماعی تعبیر کرده‌اند. (سیوری، ۱۳۸۰: ۱۷۳) انقلابی که در پی آن تغییراتی در بافت جمعیتی و اجتماعی دربار صفویان ایجاد شد و گروهی تأثیرگذار پدید آمدند. دو منصب وکیل و امیرالامرای که در اختیار امرای قزلباش بود برای همیشه از بین رفتند قورچی‌باشی نیز «در این زمان فقط عنوان نخست را یدک می‌کشید» (همان: ۱۷۴). مخالفان این اقدامات شاه عباس، به شدت سرکوب می‌شدند و اتفاقاً غلامان قفقازی، برای انجام این اصلاحات، بازوی شاه بودند. قزلباش‌های ساکن در ایالات که دعوی مخالفت داشتند، به شدت سرکوب می‌شدند. «این تحول سبب نظارت همه جانبه‌تر پادشاه صفوی بر منابع قدرت شد» (صفت‌گل،

۱۳۸۸: ۷۸) قوللرها به رکن اصلی سیاست موفق شاه عباس در ایجاد نوعی حکومت متمرکز و مهار قدرت قبایل و عشایر، تبدیل شدند. حکومت بیشتر ایالات در اختیار غلامان قفقازی قرار گرفت. «در زمان مرگ شاه عباس اول از چهارده ایالت بزرگ هشت» ایالت در اختیار غلامان قفقازی بود (بیانی، ۱۳۵۳: ۹۱).

شاردن از علاقه وافر شاه نسبت به قفقازی‌ها یاد کرده و درباره آنها نوشته است که «همگی افراد نیکدل و دلیر و پرجراتی هستند. که مملکت به خدمت و شاه به وفاداری ایشان اعتماد بسیار نشان می‌دهند زیرا چون افراد ذینفعی نیستند و با یکدیگر روابطی ندارند، غالباً یکدیگر را نمی‌شناسند و این بیم در میان نیست که با یکدیگر متحد شوند و یک گروه شورشی را تشکیل دهند» (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۵۴) درست است که غلامان قفقازی از یک منطقه بودند، اما آنها وابستگی ایلی و قبیله‌ای به یکدیگر، به مانند آنچه که در میان ایلات قزلباش رواج داشت، نداشتند و همین امر آنها را به شاه نه به سران قبیله‌ای وفادار کرده بود با این اوصاف معلوم است که نفوذ قوللرها در پست‌های نظامی و غیرنظامی امری سهل بود. به دلیل اعتمادی که شاه به آنها داشت، این غلامان پیشرفت زیادی کردند، طبیعتاً چنین امری بدون واکنش گروه قزلباش‌ها نمی‌ماند «چریک قدیمی تا سرحد مرگ از این بردگان گرجی نو رسیده در کشور ناراضی است» (همان: ۱۵۳-۱۵۴) این اختلافات، قطعاً در زمان شاه مقتدری مثل شاه عباس اول، نمود کمتری داشت؛ اما در زمان جانشینان او به‌خصوص در اواخر دوره صفویه خود را بیشتر نشان داد. به هر حال گروه نوحاسته و نوظهوری به نام غلامان گرجی وارد تشکیلات صفویان شدند. تقریباً نیم قرن پس از اولین حمله شاه طهماسب به گرجستان (۹۴۷ ق)، این عناصر توانستند به مرور وارد تشکیلات صفویان شوند؛ به گونه‌ای که در زمان مرگ شاه عباس اول (۱۰۳۸ ق) این غلامان از ارکان اصلی تشکیلات صفویان بودند و مناصب مهم لشکری و کشوری (به‌خصوص لشکری) را تصاحب نموده بودند. شاه طهماسب بذر حضور قفقازی‌ها در تشکیلات صفویان را ریخت و شاه عباس اول آن‌را برداشت نمود. پس از مرگ شاه عباس اول قوللرها به جزیی لاینفک و البته ضروری از تشکیلات صفویان تبدیل شدند.

رقابت پنهان در تعیین شاه

شاه عباس اول، در سال ۱۰۳۸ هـ ق، در مازندران از دنیا رفت. شاه عباس در طول حیات خود پسرانش را یا کشته و یا کور کرده تا هرگونه تهدیدی علیه حکومت خود را خنثی کند. شاه عباس از یاد

نبرده بود که خودش در ابتدای سلطنت چگونه بازیچه دست قزلباش‌ها بود و طی کودتایی علیه پدرش به قدرت رسید. این سابقه ناخوش در ذهن وی، سبب ترس همیشگی شاه عباس از پسرانش شد. محمدباقر میرزا مشهور به صفی میرزا پسر ارشد شاه عباس که اتفاقاً مورد علاقه شاه هم بود، بر اثر توهم آنکه وی قصد قدرت گرفتن را دارد، توسط پدر به قتل رسید. زمانی که شاه به پایان عمر خود نزدیک شد، شاید به خاطر علاقه به پسر ارشدش که دیگر در دنیا نبود، پسر محمدباقر میرزا، مشهور به سام میرزا را جانشین خود نمود. گرچه دستور و وصیت شاه در انتخاب جانشین بسیار مهم بود، اما تضمینی جهت پادشاهی شاهزاده وجود نداشت هر چند این مسأله در زمان مرگ شاه طهماسب اتفاق افتاده بود. کسانی که نزد شاه عباس به هنگام مرگش بودند، می‌توانستند در انتخاب جانشین او نقش اساسی داشته باشند. چهار شخصیت مهم آن زمان در محضر شاه حضور داشتند. عبارت از: زینل‌خان شاملو از قزلباش‌ها که منصب ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی را داشت، عیسی‌خان شیخاوند قورچی‌باشی، خلیفه سلطان وزیردیوان اعلی شخصیتی روحانی و وابسته به طیف تاجیکان و زینب بیگم عمه شاه عباس زن قدرتمند درباری بود. این چهار نفر تقریباً بدون اختلاف با یکدیگر متحد بودند، عیسی‌خان و خلیفه سلطان هر دو داماد شاه عباس اول بودند. زینب بیگم و زینل‌خان نیز روابط نزدیکی با هم داشتند و ارتباط آنها «از طریق شبکه عادی وفاداری به مرجعیت که مریدان قزلباش را درتکریم خاندان صفوی به یکدیگر پیوند می‌داد ایجاد شده بود» (بابایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۴).

تا اینجای کار، خبری از نیروهای گرجی در میان نیست. بزرگ‌ترین شخصیت گرجی که این زمان در تشکیلات صفویان حضور داشت و ساکن اصفهان بود، خسرو میرزا، داروغه اصفهان بود. او به دلیل شغل حساسش در مسافرت مازندران همراه شاه عباس نبود وی از شاهزادگان و نخبگان گرجی محسوب می‌شد. او «پسر داود یازدهم شاه کارتیل بود که در کنار بردگان جوان دیگر در دربار صفوی از خواجه سرایان تعلیم دید» (همان: ۴۷). بنابر رسمی که در دوره صفویان وجود داشت، پسران حاکمان گرجی، گرجستان را به دربار صفوی می‌آوردند تا هم تعلیمات لازمه را ببینند و هم به‌عنوان گروگان، مانع از شورش پدرانشان شوند. اکثر این شاهزادگان چون در دربار صفویان بزرگ می‌شدند، به شاهان صفوی وفادار بودند. خسرو میرزا نیز طبق همین رسم، از کودکی در دربار شاه عباس رشد کرده بود و تا حدی مورد اعتماد شاه عباس بود که مقام داروغگی اصفهان را به وی واگذار کرده بود. زمانی می‌توان بیشتر به قدرت و نفوذ بسیار این شاهزاده گرجی پی برد که بفهمیم فخرجهان، بیگم زن شاه عباس اول؛ مادر محمدباقر میرزا و مادر بزرگ سام میرزا نیز، از شاهدخت‌های کارتیل و برادرزاده خسرو خان بود (همان: ۱۹۲) این دو نفر هر دو در اصفهان بودند. مسلماً قدرت گرفتن سام میرزا به اعتبار و

قدرت خاندانی آنها می‌افزود. جالب آنجاست که ساممیرزا علاوه بر مادر بزرگش، مادرش نیز یک زن صیغه‌ای گرجی بود. اگر این گروه که در اصفهان بودند و شاهزاده نیز در اختیار آنها بود، به مرگ شاه عباس دیر واکنش نشان می‌دادند ممکن بود رقیبان ترک و تاجیک آنها قدرت را قبضه کنند. برگ برنده جناح ترک و تاجیک، همراه بودن شاه متوفی و اینکه آنها کسانی بودند که از مرگ شاه خبر داشتند و برگ برنده گرجی‌ها تسلط آنها بر پایتخت و حضور ولیعهد در اصفهان بود؛ و البته همه شاهزادگانی که ممکن بود مدعی جانشینی شوند، در اصفهان بودند. بنابراین اگر جناح ترک و تاجیک می‌خواستند شاهزاده دیگری را به قدرت برسانند، می‌بایست ابتدا بر جناح گرجیان غلبه می‌کردند.

به هر حال طی مشورتی که بزرگان در مازندران داشتند، نامه‌ای تنظیم گردید و قرار شد این نامه به دست خسرومیرزا داروغه اصفهان و ابوالقاسم ایشیک آقاسی باشی حرم برسد و آنها مقدمات قدرت گرفتن شاهزاده جدید را فراهم سازند. یک گرجی و یک قزلباش در اصفهان مأمور این امر شدند. حامل نامه یک گرجی پرنفوذ به نام محب علی بیگ لاله غلامان شاهی، مأمور تربیت شاهزادگان گرجی بود، و خسرومیرزا نیز شاگرد مکتب او بود و این مسئله مواضع گرجی‌ها را تقویت می‌کرد. اما مضمون نامه نگاشته شده به اصفهان بدین قرار بود: «چون نواب همایون ما را عارضه‌ای دست داده و هوای مازندران مناسب نیست و عنان عزیمت به جانب اصفهان معطوف خواهیم داشت می‌باید که بعد از اطلاع بر مضمون رقم سام میرزا [ولد ارشد صفی میرزا و نجف قلی میرزا ولد] امام‌قلی میرزا را به درون دولتخانه آورده و محافظت نمایند» (خواجگی اصفهانی، ۱۳۵۸: ۳۳-۳۴) در این رقم کوتاه دو نکته اساسی وجود دارد: نکته اول مخفی نگه داشتن مرگ شاه عباس است که این امر می‌تواند هم به دلیل ترس آنها از ایجاد آشوب در مملکت به سبب شنیدن خبر مرگ شاه که اتفاقاً امری بی سابقه نبوده باشد؛ زیرا در ایران بعد از مرگ شاهان به خصوص پادشاهان مقتدر، به دلیل ایجاد فضای بازتر و البته ناآرامی‌های ناشی از مسئله جانشینی شاه متوفی، و هم به دلیل آنکه ظاهراً بزرگان ساکن در جوار جسد شاه متوفی نمی‌خواستند قبل از رسیدن آنها به پایتخت، درباریان ساکن در پایتخت با شنیدن خبر مرگ شاه عباس برای او جانشین تعیین کنند؛ در نامه ذکر کرده بودند که شاه هنوز زنده، اما ناخوش احوال است. نکته دوم که در این نامه آمده است، آماده کردن ساممیرزا و نجف‌قلی میرزا برای جانشینی شاه بود، سام میرزا ۱۸ سال سن داشت و نجف‌قلی میرزا ۵ سال بیشتر نداشت. وصیت شاه عباس مبنی بر جانشینی ساممیرزا بود و دلیل مطرح شدن نام شاهزاده جدید آن می‌تواند باشد که بزرگان ترک و تاجیک ظاهراً از قدرت گرفتن ساممیرزا زیاد استقبال نمی‌کردند و به همین خاطر، شاهزاده دومی را مطرح کردند. به نظر می‌رسد برای این کار می‌توان دو دلیل مطرح کرد، اولین دلیل آنکه ساممیرزا

جوانی ۱۸ ساله و مسن‌تر از دیگر شاهزادگان سالم خاندان صفوی بود، به همین دلیل اعمال نفوذ در حکومت چنین شخصی که به سن بلوغ رسیده، سخت‌تر خواهد بود. همچنین امکان از بین بردن نخبگان قدیمی وابسته به شاه قبلی توسط او وجود داشت، کما اینکه این پیش‌بینی کاملاً درست از آب درآمد. بنابر به دلایل ذکر شده، نفر دومی نیز برای جانشینی شاه عباس از سوی بزرگانی که همراه جسد شاه بودند، معرفی شد.

اما ظاهراً تأکید شاه عباس بر جانشینی ساممیرزا و عدم وجود تمایل شدید در میان آن چهار نفر برای زیر پا گذاشتن این وصیت و مهم‌تر از همه آگاه شدن جناح گرجیان از اصل ماجرا توسط محبعلی بیگ گرجی که او نیز در مازندران بود و از اصل ماجرا اطلاع داشت، باعث شد تا جناح موسوم به جناح ترک و تاجیک از این اندیشه منصرف شده و سعی خود را در به تخت نشاندن ساممیرزا به کار گرفته، تا شاید با اعمال نفوذ در ساممیرزا مانع از قدرت گرفتن احتمالی جناح گرجیان شوند. عاقبت اجماع بر همان شاه شدن ساممیرزا شد.

به هرحال زینل‌خان ایشیک آقاسی باشی که برای جا نماندن از قافله قدرت خود را زودتر از بقیه به اصفهان رسانده بود؛ به همراه خسرو میرزا گرجی، مأمور رساندن خبر پادشاهی به شاهزاده شدند. خبر رساندن پادشاهی به یک شاهزاده در آن روزگار بسیار مهم و تا حدودی متضمن قدرت آتی آن شخص بود. زینل‌خان با درک این امر مهم بود که خیلی زودتر از دیگران خود را به اصفهان رسانید. اولتاریوس خبر از ترس شاهزاده و مادرش می‌دهد زیرا آنها گمان می‌کردند این یک ترفند برای بیرون آوردنشان از حرمسرا و کشتن شاهزاده به دستور شاه عباس باشد. امری که نزد شاه عباس متداول بود. به همین خاطر این دو نفر، سه روز در یک اتاق خود را محبوس کرده و با اندک غذایی سد جوع می‌کردند. در نهایت زینل‌خان و خسرو میرزا مجبور شدند، با زور به اتاق بروند. حالت متواضعانه این دو نفر در برابر شاهزاده، صحت خبر پادشاهی ساممیرزا را، بر شاهزاده و مادرش مسلم ساخت. (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ج ۲ / ۷۲۲) بدین ترتیب «صحیفه شریفه را به نظر مبارک رسانیده» (ترکمان و مورخ، ۱۳۱۷: ۷) سپس مقدمات تاجگذاری ساممیرزا فراهم شد و در مسجد جامع اصفهان میرداماد به نام او خطبه خواند. سام میرزا به لقب پدرش تغییر نام داد و ملقب به شاه صفی شد. دو نفری که خبر شاهی او را دادند، به مقامات بالایی رسیدند. زینل‌خان مقام سپهسالاری را متصدی شد و خسرو میرزا به مقام قوللر آقاسی (رئیس غلامان شاهی) رسید و ملقب به رستم خان شد.

بدون شک اگر شخصیتی قدرتمند، مانند خسرومیرزا گرجی داروغه اصفهان و البته مادر بزرگ مقتدر شاه صفی، در اصفهان نبودند؛ بنابر شواهد و قرائنی که آورده شد، امکان آن وجود داشت که از

شاه شدن سام میرزا جلوگیری شود. از خوش شانسی سام میرزا بود که حامل نامه از مازندران به اصفهان یک گرجی بود و همین مسأله سبب آگاهی جناح گرجیان از اصل ماجرا شده و آنها نیز در رقابت با عناصر ترک و تاجیک هم و غم خود را بر شاه شدن سام میرزا گذاشتند. نجات سلطنت شاه صفی از دست ترک‌ها و تاجیکانی که وسوسه به قدرت رساندن یک شاهزاده صغیر را داشتند، مهم‌ترین خدمت جناح گرجیان در ابتدای سلطنت شاه صفی به وی بود که این مسأله نیز حاصل رقابت گرجی‌ها با ترکان و تاجیکان و البته خویشاوندی شاه با گرجی‌ها بود.

تلاش زینل‌خان شاملو برای قبضه قدرت و واکنش گرجی‌ها

باوجود تلاش گرجی‌ها در به قدرت رساندن شاه صفی، آنها از پنج منصب عمده؛ یعنی سپهسالار، قوللر آقاسی، تفنگچی آقاسی، قورچی‌باشی و وزارت دیوان اعلی فقط یک منصب و آن هم منصب قوللر آقاسیگری را که از ۴ سال قبل بدون متصدی بود، به دست آوردند البته این منصب هم مختص عناصر قفقازی بود. حرمسرا هم در اختیار زینب بیگم عمه شاه عباس اول و از همکاران جناح نخبگان قدیمی بود. بنابراین تلاش برای کسب قدرت توسط گرجی‌ها آغاز شد، این مسأله قطعاً بدون واکنش عناصر ترک و تاجیک نمی‌ماند، آنها نیز در پی حذف گرجی‌ها برآمدند.

زینل‌خان شاملو که اکنون سپهسالار صفویان شده بود با کمک زینب بیگم زن مقتدر درباری قصد داشت بر امور دربار مسلط شود. چه رابطه‌ای میان زینب بیگم و زینل‌خان وجود داشت؟ علاوه بر آنچه که قبلاً ذکر شد مبنی بر وفاداری و مریدی قزلباش‌ها به خاندان صفوی که سبب وابستگی زینل‌خان به زینب بیگم شده بود، باید به پیوندهای دیگر میان این دو اشاره نمود. از جمله آنکه شاه علی بیگ لله زینب بیگم از طایفه شاملو بود و همچنین علی قلیخان نامزد زینب بیگم نیز متعلق به طایفه شاملو بود (البته ازدواج صورت نگرفت) (بابایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۴-۴۵) این پیوند سبب نزدیکی میان زینل‌خان و زینب بیگم شد. زینل‌خان که شاه را جوان می‌دید و قورچی‌باشی و وزیراعظم هم از دوستان او بودند و پشتوانه‌ای مثل زینب بیگم نیز داشت؛ بنابراین فرصت را مناسب یافت تا کاملاً بر دربار مسلط شود. او طایفه شاملو را بر دربار مسلط نمود. شاه نظر بیگ شاملو مقام جبارباشی و اغورلوخان شاملو ایشیک آقاسی‌باشی دیوان و نقدی بیگ شاملو مقام داروغه فراشخانه و شاه علی بیگ شاملو به منصب قورچی‌گری ترکش رسید. (واله قزوینی، ۱۴۰: ۱۳۸۲-۳۴۲-۳۲۷) قطعاً این حجم تسلط شاملوها بر دربار، بر اثر نفوذ و قدرت و برنامه‌ریزی زینل‌خان بود. چنین رفتاری از زینل‌خان به مذاق شاه جوان که

استبداد و قدرت پدربزرگش را دیده بود، خوش نمی‌آمد و دوست نداشت اختیاراتی از وی سلب شود. علاوه بر نارضایتی شاه گروه‌های درباری دیگر نیز از این میزان نفوذ قزلباش‌ها ناراضی بودند. در راس این گروه‌ها گرجی‌ها بودند. ظاهراً شاه نیز این مسأله را درک کرده بود که گرجی‌ها از زینل‌خان ناراضی هستند اما به دلیل شرایط حساس جنگی با عثمانی‌ها شاه صفی قصد آشتی دادن این دو گروه را داشت. شاه صفی «حداقل در آغاز حکومت خود برای سامان دادن قدرت سلطنت و غلبه بر تضادهای رایج میان طبقات حاکمه، به ویژه میان ترکان و گرجیان، توسل به شیوه‌های مسالمت‌آمیز را اصلی‌ترین و ضروری‌ترین قاعده حکومتداری می‌دانست» (بهرام نژاد، ۱۳۹۱: ۲۴) همچنین در ابتدای سلطنت شاه صفی شواهدی دال بر آنکه شاه قصد کاهش نفوذ زینل‌خان را داشته در دست نیست. دلیل این مسأله شاید ترس از گروه قدرتمند زینل‌خان و یا شاید از سر آنکه جنگ با عثمانی آغاز شده بود و آغاز جنگ با عثمانی و نیازمندی شاه به اتحاد و همبستگی، بوده است.

زینل‌خان جهت تثبیت قدرت خود، قصد براندازی کامل جناح گرجی‌ها را داشت. (مهم‌ترین اختلاف زینل‌خان با بیگلربیگی بغداد و صفی‌قلی‌خان گرجی رخ داد.) این اولین تضاد آشکار میان قزلباش‌ها و گرجی‌ها در زمان شاه صفی بود. زینل‌خان گرجی که در این زمان رتق و فتق دهنده امور بود «فرصت را مغتنم شمرده و کینه و دشمنی خویش را با صفی‌قلی‌خان که در میان گرجی‌ها بعد از الله‌وردیخان شهرت و اقتدار بسیار بهم رسانیده بود، آشکار ساخت تا شاید بتواند او را از شکوه و جلال خویش در قلمرو عراق عرب ساقط نماید» (همان: ۳۰). تسلط بر برخی ایالات مانند بغداد به دلیل موقعیت سوق الجیشی آنها، نشانگر قدرت شخص حاکم آن ایالت بود. بغداد منطقه بسیار حائز اهمیتی بود که شاه عباس اول به سختی آن را از عثمانی‌ها گرفته و حال با مرگ شاه عباس مشخص بود که عثمانی‌ها در پی بازگرداندن آن منطقه خواهند بود؛ به همین دلیل شاه صفی به خوبی می‌دانست تضاد بین حاکم بغداد و سپهسالار ایران اصلاً برای آینده بغداد خوب نیست و ممکن است این اختلاف به قیمت از دست رفتن بغداد تمام شود. شاه صفی چاره را در آشتی دادن گرجی‌ها و قزلباش‌ها دید. شاه تلاش نمود با روشی مسالمت‌آمیز از ادامه و گسترش این اختلافات جلوگیری کند زیرا می‌دانست اختلافات هم برای جغرافیای سیاسی ایران و هم برای آینده سلطنتش خطرناک خواهد بود. شاه فرمانی صادر کرد که طی آن دختر صفی‌قلی‌خان گرجی به ازدواج پسر زینل‌خان درمی‌آمد. (همان: ۲۷-۲۸) با اجرای این فرمان شاه صفی امید به پایان پذیرفتن اختلافات بود. گرچه ایجاد پیوند سببی میان دو عنصر نظامی می‌توانست در برخی مواقع برای آینده شاه تهدیدآمیز باشد، اما شاه صفی به خوبی می‌دانست که ایجاد پیوند خویشاوندی میان صفی‌قلی‌خان گرجی و زینل‌خان شاملو هرگز نمی‌تواند

برای شاه تهدید آمیز باشد زیرا ریشه اختلافات بسیار عمیق بود و این پیوند فقط می‌توانست از شدت اختلافات بکاهد. اختلاف میان این دونفر فقط شخصی نبود؛ بلکه ریشه در اختلافات گرجی قزلباشی داشت، که از زمان تشکیل سپاه قفقازی‌ها آغاز شده بود و حال با مرگ شاه عباس که حافظ تعادل میان آنها بود، هر کدام از طرفین قصد بر هم زدن تعادل به نفع خود را داشتند. بنابراین قطعاً یک ازدواج سیاسی این اختلافات ریشه‌ای را نمی‌توانست از بین ببرد، اما به نظر می‌رسد شاه صفی تیری در تاریکی انداخته که شاید به هدف بخورد و البته هرگز به هدف نخورد. با به شکست انجامیدن تلاش شاه صفی برای آشتی میان نیروهای متعارض، وی چاره را در قتل و کشتار یک طرف و بر کشیدن جوان بودن شاه، زیاد به او توجه نمی‌کردند، نداشت؛ ولی در عوض علاقه زیادی به گرجی‌ها به‌خصوص باگراتیان داشت، زیرا همان‌گونه که بیان شد به لحاظ خویشاوندی نیز با آنها نسبت داشت. حوادث بعدی راه را برای اتخاذ این سیاست از سوی شاه هموار کرد.

زینل‌خان اولین قربانی رقابت (کودتای نافرجام اول)

با مرگ شاه عباس اول، سلطان مراد عثمانی، در پی جبران شکست‌هایش از ایران برآمد. به همین منظور، خسروپاشا، صدراعظم خود را به بین‌النهرین فرستاد تا بغداد را باز پس گیرد. بغداد توسط عثمانی‌ها محاصره شد. بنابر روال معمول می‌بایست سپهسالار قشون ایران، به کمک محاصره شونده‌گان می‌رفت. زینل‌خان باید به کمک رقیب و دشمن اصلی خودش؛ یعنی صفی قلی‌خان گرجی می‌رفت. سپهسالار، لشکریان را در خانقین متوقف نمود او حتی تا شهریان و گیلانک در نزدیکی بغداد پیش رفت. با ورود نیروهای تازه نفس از مناطق مختلف قوای سپهسالار تقویت شد. در همین حین که نجات بغداد توسط سپهسالار قابل پیش‌بینی بود، اتفاقات دیگری رخ داد. خسروپاشا که در شهر زور مستقر شده بود، قلعه مریوان را فتح نمود و زینل‌خان که تا آستانه پیروزی در بغداد پیش رفته بود، تصمیم گرفت با بخش کوچکی از سپاهیان به سمت مریوان رفته و آنجا را نجات دهد. با وجود آنکه پیروزی در بغداد در دسترس تر بود، سپهسالار تصمیم گرفت با نیروهای اندک به نجات مریوان که به مراتب کم اهمیت‌تر از بغداد بود، برود. منابع صفوی اشاره‌ای به اختلافات سپهسالار و حاکم بغداد و امکان دخیل بودن این امر در گرفتن چنین تصمیمی از سوی سپهسالار نمی‌کنند. اما به خوبی می‌توان حدس زد زینل‌خان شاملو چنین تصور کرده که بهتر است رقیب داخلی را به وسیله دشمن خارجی از

میان بردارد. با فتح بغداد توسط عثمانی‌ها صفی قلیخان نیز کشته یا اسیر خواهد شد، شاه، جوان و خام بود، درباریان نیز زیر نفوذ زینب بیگم بودند؛ پس احتمالاً با سقوط بغداد مؤاخذه‌ای در کار نخواهد بود و تقصیرها برعهده صفی‌قلی‌خان گرجی و عدم کفایت وی در نگهداشتن بغداد خواهد افتاد و حتی در صورت کشته یا اسیر نشدن صفی قلیخان، وی توسط شاه و درباریان به خاطر کاهلی در حفظ بغداد مؤاخذه خواهد شد. زینل‌خان نیز با نجات مریوان از دست عثمانی‌ها عدم کمک به حاکم بغداد و جایجایی بخشی از نیروها را از خانقین به مریوان، توجیه خواهد کرد.

محاسبات زینل‌خان اشتباه از آب درآمد، بغداد مقاومت کرد. زینل‌خان در پای قلعه مریوان از عثمانی‌ها شکست خورد و «بی آنکه ملاحظه اطراف قلعه نمایند، عساکر جرار را گرم جدال و قتال می‌داند» (سوانح نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۴۱) و نیروهایش در دام عثمانی‌ها گرفتار آمده و شکست سختی می‌خورند. در ذیل عالم آراء، علت شکست او چنین آمده: «از غرور و بی باکی طریق حزم و دوراندیشی و احتیاط مرعی نداشته بی‌تابانه رفت و مع هذا در محلی نامناسب، طرح جنگ انداخته؛ بی امر و اشاره اشرف اعلی و بی آنکه با سایر امرا و اعیان و دولت‌خواهان دودمان و ریش سفیدان کاردیده و مدیران تجربه کار ... مشاوره نماید» (ترکمان و مورخ، ۱۳۱۷: ۵۱) تفرشی علت این بی احتیاطی و غرور سپهسالار را چنین آورده است: «به تقرب و اعتبار خویش پست گرم کرده» (الحسینی التفرشی، ۱۳۸۸: ۲۳۲). در این جمله نکته ظریفی وجود دارد و آن هم اعتماد زینل‌خان به آنکه نتیجه هر چه باشد، مؤاخذه‌ای در کار نخواهد بود؛ زیرا از نظر او هم به شاه بسیار نزدیک است و هم تمامی امور دربار، در دست وابستگان و دوستان او می‌باشد. پس نگرانی از بابت شکست وجود ندارد مهم آن است که دشمن اصلی وی در بغداد تنها مانده و هر لحظه ممکن است خبر سقوط و از بین رفتنش به سپهسالار برسد. پیش‌بینی‌های نادرست زینل‌خان به قیمت تثبیت قدرت عثمانی‌ها در مریوان، تهدید هر چه بیشتر بغداد و در آستانه سقوط قرار گرفتن آنجا، حمله عثمانی‌ها به داخل ایران که تا همدان پیش رفتند و نهایتاً قتل خود وی تمام شد. شکست زینل‌خان سبب جسارت عثمانی‌ها و آمدن آنها تا همدان شد. شاه صفی به چشم خود دید که حاصل دشمنی و رقابت گرجی‌ها و قزلباش‌ها چه شده است. وی تصمیم گرفت که هم برای پایان دادن به این رقابت‌ها و هم برای روی کار آوردن نیروهای وفادار به شخص شاه (قوللرها) به پاکسازی و تصفیة برخی از افراد و نیروهای درباری بپردازد. خطاهای زینل‌خان بهانه و زمینه را برای این کار فراهم نمود. زینل‌خان اولین قربانی مجموعه کشتارهای عصر شاه صفی بود. آیا علت قتل زینل‌خان فقط شکست در مریوان بود؟ به نظر می‌رسد کودتایی از سوی زینل‌خان و جناح قدرتمندش در دست اجرا بود. در بررسی منابع می‌توان به شواهدی در این زمینه دست پیدا کرد.

دو عامل خودسری و غرور بی‌جای زینل‌خان، از جمله عواملی هستند که در تمامی منابع عصر صفوی از عوامل قتل زینل‌خان به حساب آمده‌اند. بنابراین به بازگویی گفته‌های منابع دربارهٔ این دو عامل پرداخته نمی‌شود. زیرا جملاتی که محقق را به دلایل دیگری غیر از این دو عامل و به وجود یک نقشهٔ توطئه و کودتا رهنمون می‌کند این است که: التفرضی آورده است که شاه با کشتن زینل‌خان، «خوانین و عظام و امرای عالی مقام و سایر مقربان و ملازمان عتبهٔ دولت را از خواب غفلت و بی‌هوشی امتناهی حال شده، و هر کس راه و رسم عبودیت خویش پیش نظر گرفتند تا به تقرب و اعتبار خود پشت گرم نکنند، و خصوصیت اعتبار و اختصاص خود را سرمایهٔ ستم و بد مستی نگردانند» (الحسینی التفرضی، ۱۳۸۸: ۲۳۳). دو نکته در مطالب یاد شده وجود دارد: اول آنکه به نظر می‌رسد شاه صفی قصد زهرچشم گرفتن از سایر بزرگان را داشته تا کسی هوس خودسری به سرش خطور نکند؛ لازمه این امر کشتن یک شخصیت قدرتمند بود، چه کسی بهتر از زینل‌خان خودسر و عامل شکست از عثمانی‌ها و البته کسی که به دلیل جوان بودن شاه به وی وقعی نمی‌نهاد. نکتهٔ دوم، به نظر می‌رسد شاه بوی کودتا را حس کرده بود. تفرضی نیز بدان اشاره می‌کند که می‌گوید این کشتن برای آن بوده که بزرگان راه خود را پیش گیرند و فقط به انجام وظایف خود بپردازند. آیا واقعاً توطئه‌ای از سوی گروهی از درباریان و امراء در کار بوده است؟ با بررسی سایر منابع سعی در پاسخ این سوال داریم. وحید قزوینی می‌گوید: «سپهسالار بنابر سوءتدبیر و اسناد بعضی امور که بدو نموده بودند، مقتول گشته» (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۳۱) اسناد برخی امور به او، جمله‌ای تأمل برانگیز است. قزوینی به همین اشاره اکتفا می‌کند و چیزی بدان نمی‌افزاید. کدام امور بود که منابع تقریباً در مورد آن سکوت کرده‌اند؟ مسلماً منظور قزوینی غرور و یا احياناً شکست مریوان نبوده است؛ چون خود وی به این مطالب اشاره کرده و منظور نظر قطعاً چیز دیگری بوده است. از میان منابع متأخر صفوی زبده التواریخ در باره عزل و قتل زینل‌خان می‌نویسد: «به الهام ملهمان غیبی و مصلحت یکدیگر، منصب سپهسالاری به رستم خان غلام مفوض و به قتل زینل‌خان مأمور گردیده که سر او را به درگاه معلی فرستاده» (مستوفی، ۱۳۷۵: ۱۰۵). از این گفته‌های مستوفی شاید به ظاهر چیز خاصی نتوان یافت؛ اما اشارهٔ مستوفی به الهام ملهمان غیبی شاید نشانگر آن باشد که شاه صفوی، که اتفاقاً جایگاه معنوی هم داشت، به زعم مستوفی، از عالم غیب فهمیده که توطئه‌ای در کار بوده است. اگر گناه سپهسالار همان شکست مریوان بود، این یک مسأله واضح است پس نیازی به الهام ملهمان غیبی نداشت که شاه بخواهد با استفاده از آن سپهسالار را به قتل برساند. بنابراین حتماً در پس پرده خبری بوده است.

منابع داخلی به گفتن همین نکات بسنده می‌کنند. برخی منابع مانند خلاصه السیر، جهان‌آرای عباسی و ذیل عالم‌آرا عباسی اصولاً نکته‌تأمل برانگیزی در این باره ندارند. از میان منابع اروپایی تنها منبعی که ذکر قتل زینل‌خان را آورده است اولئاریوس می‌باشد. او روایتی متفاوت‌تر از منابع صفوی دارد. او می‌نویسد وقتی که شاه در همدان بود، شبی عده‌ای از بزرگان در محلی جمع شده و از سفاکی و بیرحمی شاه گفته‌اند: زینل‌خان ماجرا را به شاه اطلاع می‌دهد و از شاه می‌خواهد که این افراد را به قتل برساند، شاه در جواب او می‌گوید: «اگر بخواهم این کار را بکنم، باید از تو شروع کنم، زیرا از همه این جمع بزرگتر بودی و در مذاکرات آنها شرکت داشتی» (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ج ۲ / ۷۲۶) وی در ادامه می‌نویسد که شاه به دست خویش زینل‌خان را به قتل رساند. (همان: ۷۲۷). جلسه مشورتی که اولئاریوس بدان اشاره می‌کند، در هیچ کدام از منابع داخلی به صورت مستقیم ذکری از آن به میان نیامده است. این جلسه ظاهراً همان توطئه‌ای بوده که التفرشی، مستوفی و وحید قزوینی به صورت کنایه‌ای به آن اشاره کرده‌اند. پس طرح کودتا در کار بوده است، اما کودتا و توطئه علیه چه کسی و در چه حدی بوده است؟ آیا این کودتا قصد براندازی صفویان را داشت؟ و یا آنکه هدف براندازی شاه بوده است؟ قطع به یقین، زینل‌خان به همراه برخی از بزرگان و نزدیکانش مشغول طرح توطئه بوده است. این خبر توسط جاسوسان به گوش شاه رسیده بود و البته شاه از سوءنیت زینل‌خان و جناحش با خبر بود. تصدیق‌کننده این ادعا، اقدام شاه صفی در دور کردن زینب‌بیگم از اردوگاه و حرمسرا در همدان بود. شاه برای جدا کردن زینل‌خان و زینب‌بیگم از همدیگر بر اساس طالع‌بینی ملا محمدطاهر طالع‌بین، از ترس حمله عثمانی‌ها «زینب بیگم، عمه با نفوذ شاه عباس اول و بزرگ زنان حرم خانه را از شاه و اردویش جدا کردند. حرم‌خانه را به گلپایگان در نزدیکی اصفهان فرستادند» (بابایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۴). این اقدام شاه صفی مسلماً نشانگر ترس او از جناح زینل‌خان و البته نشانه‌آگاهی شاه از طرح یک توطئه می‌باشد. بنابراین پس از این اقدام شاه، به حرکات جناح زینل‌خان حساس‌تر شده و مسلماً جاسوسان شاه به درون جلسات آنها رخنه کرده بودند و همین جاسوسان خبر جلسه مخفی بزرگان را به شاه رسانده‌اند. زینل‌خان نیز که احتمالاً از آگاه شدن شاه بو برده بود، قصد پیش‌دستی داشته و خواسته خود را بی‌تقصیر جلوه دهد و گناه را به عهده برخی از درباریان بگذارد.

هدف کودتاگران براندازی صفویان نبوده است؛ زیرا در جناح زینل‌خان تمامی کسانی که حضور دارند؛ وابستگان به خاندان صفوی هستند. از اتفاقات رخ داده تا آن زمان می‌توان پی برد که اقدام علیه شاه جوان و گروه برکشیده او، یعنی گرجی‌ها بوده است. سه دلیل برای توطئه علیه شاه وجود دارد: اول، نامه نگاشته شده به اصفهان به هنگام مرگ شاه عباس، مبنی بر آماده کردن دو شاهزاده برای

پادشاهی و تمایل جناح ترک و تاجیک برای گماشتن شاهزاده‌ای جوانتر به پادشاهی، برخلاف وصیت شاه عباس اول است. بنابراین می‌توان حدس زد که این جناح با وجود شاه شدن سام‌میرزا هنوز میل خود را برای عزل او را از دست نداده‌اند. دوم، نشانه‌هایی مبنی بر حمایت شاه صفی از جناح گرجی‌ها است که مسلماً به مذاق جناح ترک و تاجیک خوش نمی‌آمد. سوم، اتفاقات آتی که پس از مرگ زینل‌خان رخ داد و قورچی‌باشی و وزیر اعظم، قصد جایگزینی یک شاهزاده جدید به جای شاه صفی را داشتند. یکی دیگر از اهداف کودتا ساقط کردن گرجی‌ها بود، زیرا هنوز یک‌سال از پادشاهی شاه صفی نگذشته بود که گرجی‌ها به نور چشم شاه تبدیل شده بودند و این به معنای آن بود که ادامه این روند سبب سقوط کامل قزلباش‌ها و تاجیکان خواهد شد. زمانی این حقیقت تصدیق می‌شود که پی می‌بریم، گرجی‌ها بازوی شاه در قتل زینل‌خان و کشتارهای آتی بودند. برخلاف گفته اولثاریوس مرگ زینل‌خان به دست یک غلام اتفاق می‌افتد. او به دست «بهرام نام غلامی که در سلک خواجه سرایان قدیمی منتظم بود» (خواجگی اصفهانی، ۱۳۵۸: ۹۴) کشته شد. با قتل زینل‌خان، اولین توطئه از بین می‌رود. قتل زینل‌خان که با کمک گرجی‌ها رخ داد، زمینه قدرت یافتن آنها را نیز فراهم نمود. صفی قلی‌خان، حاکم بغداد که دشمن اصلی زینل‌خان بود، نیز یک سال پس از کشته شدن زینل‌خان، بر اثر مرگ طبیعی از دنیا رفت. شخصی که در این ماجراها ترقی نمود، رستم بیگ گرجی بود. وی به منصب سپهسالاری رسید. عیسی بیگ و علی‌قلی بیگ، برادران رستم بیگ، به مقامات حکومت آذربایجان و دیوان بیگی رسیدند. منصب تفنگچی آقاسی نیز به منصب سپهسالاری رستم بیگ افزوده شد. رستم‌بیگ از ملازمان داوود باقراتی پدر خسرو میرزا بود. (اشراقی، ۱۳۷۹: ۲۸) به طور قطع علاوه بر شایستگی رستم‌بیگ، سفارشات فخرجهان بیگم و خسرو میرزا در ارتقای مدارج رستم بیگ و برادرانش مؤثر بوده است.

کودتای دوم تاجیکان و قزلباش‌ها

تلاش مجدد ترکان و تاجیکان برای خلع شاه صفی بسیار گسترده‌تر از تلاش قبلی بود و این تلاش به حدی بود که منابع به سادگی از کنار آن نگذشته‌اند. این بار طراح کودتا یک قزلباش و یک تاجیک به همراه زینب بیگم بودند. عیسی‌خان قورچی‌باشی و خلیفه سلطان وزیر اعظم هر دو داماد شاه عباس؛ یعنی شوهر عمه شاه صفی بودند. عیسی‌خان به لحاظ نسبی از اولاد شیخ جنید و از شاخه فرعی صفویان محسوب می‌شد. بنابراین پسران وی گزینه‌های مناسبی برای پادشاهی بودند؛ زیرا از سمت پدر

به شیخ جنید و از طرف مادر نیز نوه شاه عباس بودند. این مسأله می‌توانست دستاویز خوبی برای این جناح و رساندن یکی از پسران قورچی‌باشی به پادشاهی باشد. گرچه رستم خان قوللر آقاسی و رستم‌بیگ سپهسالار در دربار قدرت زیادی داشتند، اما هنوز دو منصب مهم؛ یعنی قورچی‌باشی و وزارت دیوان اعلی، در اختیار جناح ترک و تاجیک بود.

طراح مسأله پادشاهی پسر ارشد قورچی‌باشی، یکی از نزدیکان عیسی‌خان، به نام چراغ‌خان زاهدی بود. چراغ‌خان از اولاد شیخ زاهد گیلانی بود و رابطه نزدیکی با عیسی‌خان داشت. «به سعی و اهتمام عیسی‌خان قدم در پله ترقی و اعتبار گذاشته در این اوقات لقب ایالت و رتبه هم‌صحتی یافته بود» (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۴۰). او طراح اصلی کودتا بوده و یاریگر اصلی او نیز خلیفه سلطان، وزیر دیوان اعلی بود. خلدبرین به اشتباه، طرح آنها را انتخاب یکی از پسران قورچی‌باشی، به عنوان ولیعهد شاه صفی می‌داند؛ زیرا شاه هنوز پسر نداشت (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۰۴-۱۱۰) اصل و درست قضیه، خلع شاه صفی و شاه شدن پسر ارشد قورچی‌باشی به نام سیدمحمد بود. سید محمد، ۱۸ سال سن داشت خود وی نیز بی‌میل به این مسأله نبود و همدست چراغ‌خان زاهدی شد. گرچه منابع صفوی تقریباً متفق‌القول، قورچی‌باشی را از این توطئه مبرا می‌کنند و تفصیلات را بر عهده چراغ می‌گذارند (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۳ / ترکمان و مورخ، ۱۳۱۷: ۸۷-۸۸ / واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۰۵)؛ اما باید پذیرفت که قورچی‌باشی نیز از رفتار شاه صفی به تنگ آمده و مایل بود که به جای گرجی‌ها، جناح خودش قدرت بگیرند. شاید تنها ترسی که قورچی‌باشی داشت، ترس از عواقب کار بود که ممکن بود خود و پسرانش به قتل برسند (و البته همین‌گونه هم شد). به‌نظر می‌رسد منابع صفوی در بی‌گناهی عیسی‌خان مبالغه کرده‌اند؛ زیرا وی از سادات صفوی بوده و منابع در پی آن بوده‌اند تا به گونه‌ای جلوه دهند که خاندان شیخ صفی‌الدین به نوعی از خطا و انحراف مبرا هستند. در میان منابع صفوی تنها سوانح نگار است که تا حدودی از بی‌گناه بودن عیسی‌خان چیزی نگفته و نوشته که شاه پس از بازگشت از سفر عراق دست به تنظیم امور اصفهان زد و عده‌ای در این راستا به قتل رسیدند. عده‌ای را «از خاشاک و خار ارباب فساد، که باعث شورش اوضاع جهان و جهانیان سبب تفرقه‌آیند زمان» بودند، از میان برداشت (سوانح نگار تفرشی، ۱۳۸۸: ۶۲-۶۳). نباید فراموش کرد که عیسی‌خان از کسانی بود که در هنگام مرگ شاه عباس، متمایل بود که شاهزاده دیگری را به قدرت برساند. پس مسأله بی‌گناهی او نمی‌تواند زیاد محلی از اعراب داشته‌باشد.

به هر حال کودتا یک بار دیگر نافرجام ماند. استعفای همزمان قورچی‌باشی و وزیر اعظم، ترس و حساسیت شاه را بیشتر کرد. شاه همواره به این فکر بود که «سید محمد، دود این مشعله همیشه به

دماغ دارد. دور نیست که از جهل و نادانی سودای شگفت در سویدای خاطرش جلوه می نموده باشد» (ترکمان و مورخ، ۱۳۱۷: ۸۸). ماجرا فقط به تقابل مردان گرجی با مردان ترک و تاجیک ختم نمی شد و قطعاً دو عمه شاه صفی؛ یعنی زنان عیسی خان و خلیفه سلطان، از قدرت یافتن تدریجی زنان گرجی در حرمسرا ناراحت بودند و شوهرانشان را برای قبضه قدرت تشویق می کردند. قدرت یافتن پسر عیسی خان به معنای مسلط شدن این زنان بر حرمسرا بود. اولتاریوس نیز اشاراتی به رنجش شاه از عمه اش (زن عیسی خان) دارد (اولتاریوس، ۱۳۶۹: ۷۲۴). البته به این دو عمه شاه، باید زینب بیگم، زن پیر و کارکشته حرمسرا را اضافه نمود. با مسلم شدن طرح کودتا بر شاه، وی یکبار دیگر به بازوی قدرتمند خود؛ یعنی خاندان باگراتیان متوسل شد. در شب جمعه‌ای، در اواخر رجب ۱۰۴۰ هـ ق. زمانیکه جشن موسوم به جشن خضر نبی در حال برگزاری بود، رستم خان گرجی، به خانه عیسی خان قورچی باشی رفت و سه پسر عیسی خان را به همراه خود آورد و آنها را در چهار باغ به قتل رساند. (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۴) دامنه کشتارها و خلع کامل جناح ترک و تاجیک ادامه یافت. «چهار پسر خلیفه سلطان اعتمادالدوله و چهار نفر ولدان میرزا رفیع الدین محمدصدر و میرزا رضی با میرزا محمد معصوم ولد ارشد میرزا محسن متولی مشهد مقدس را مکحول نمود و گوشه نشین زاویه فراموشی ساختند و نواب، علیه زینب بیگم را از حرم علیه عالیه بیرون کرده، به خانه‌های قدیم خود فرستادند» (خواجگی اصفهانی، ۱۳۵۸: ۱۲۶). همچنین «غلامی از غلامان خاصه را مقرر فرمودند که در دارالمؤمنین قم و ساوه، چهار پسر حسن خان استاجلو که دخترزاده‌های سلطان حیدرمیرزا ابن خاقان، جنت مکان شاه طهماسب بودند، به قتل رسانند» (استرآبادی، ۱۳۶۶: ۲۴۴). همچنین تخته‌خان استاجلو قورچی باشی تیر و کمان و میرمحمد طاهر سمنانی وزیر عیسی خان که از مشاوران نزدیک عیسی خان بود، به جرم مشارکت با عیسی خان به قتل رسیدند. (واله قزوینی، ۱۳۸۲: ۱۱۰). سنجر میرزا پسرشاه نعمت الله یزدی که مادرش دختر شاه طهماسب بود، سلطان حسین که از جانب مادر به اسماعیل دوم می رسید، از جمله دیگر به قتل رسیدگان بودند. (ملاکمال، ۱۳۳۴: ۸۴). عیسی خان قورچی باشی نیز مدتی بعد به قتل رسید. آیا گستردگی کشتارها نشانگر وسعت ماجرای کودتا بوده است؟ و یا نه گرجی‌ها فرصت را برای تسلط بر دربار، غنیمت شمرده‌اند؟ به نظر می رسد هر دو مسأله در رخ دادن این حد وسیع کشتارها تأثیرگذار بوده است. در نگاهی به افراد کور شده و به قتل رسیده می توان پی برد که سه گروه قزلباش‌ها، تاجیکان و کسانی که به لحاظ نسبی از خاندان صفوی بودند، قربانیان اصلی کشتارها بوده‌اند. این کشتارها سبب سقوط کامل گروه ترک و تاجیک در دربار شاه صفی شد. مأمور کشتارها نیز رستم بیگ گرجی سپهسالار و غلامان شاهی زیر نظر او بودند. در هر جایی که منابع از کشته شدن یا کور شدن

شاهزاده‌ای سخن به میان می‌آورند، انجام دهنده این کار را یک غلام ذکر می‌کنند؛ غلامانی که تحت فرمان قوللر آقاسی خسرو میرزا (رستم خان) و رستم بیگ گرجی بودند. در ماجرای کشتن سرشاخه کودتا؛ یعنی عیسی‌خان و پسرانش نیز، خود رستم بیگ گرجی به شخصه وارد عمل شده و مأموریت را انجام داده. این اقدامات جناح گرجیان، هم باعث سقوط ترکان و تاجیکان و هم سبب تثبیت پادشاهی شاه صفی و پاکسازی مدعیان سلطنت شد. در واقع گرجی‌ها به برنده نهایی رقابت با ترکان و تاجیکان تبدیل شدند.

تسلط گرجی‌ها بر دربار

دوران شاه صفی را باید مقطعی از تاریخ صفویان دانست که نیروهای گرجی بردبار ایران مسلط بودند. دو گروه عمده گرجی در این مقطع، زنان صیغه‌ای و غلامان جنگی بودند. این دو گروه هدفشان تسلط بر امورات حرمسرا، مناصب نظامی و دستگاه دیوانی (در رأس آن وزارت دیوان عالی) بود. خروجی کشتارها، رسیدن گرجی‌ها به خواسته‌های خود بود. قتل شاهزادگان خاندان صفوی سبب می‌شد تا هم رقیبان سلطنت شاه صفی و هم رقیبان فرزند شاه صفی که یک‌سال بعد به دنیا آمد، از میان بروند. این مسأله قطعاً برای زنان گرجی خوشایند بود؛ زیرا زنان شاه صفی عمدتاً گرجی بودند و یکی از این زنان می‌توانست مادر شاه آینده ایران شود هرچند همین‌گونه هم شد. پس نتیجه کشتارها به سود زنان گرجی بود. این سودمندی زمانی بیشتر حس می‌شود که زینب بیگم عمه پدربزرگ شاه، زن سیاست و قدرتمند درباری از حرمسرا اخراج و تبعید شد و راه را برای تسلط هر چه بیشتر زنان گرجی باز نمود. رابط میان زنان گرجی حرمسرا و نظامیان گرجی یک غلام گرجی دیگر به نام محبعلی‌بیگ بود. او لاله و مربی غلامان محسوب می‌شد و روابط نزدیکی با فخرجهان بیگم داشت و رابط دنیای خارج از حرم او محسوب می‌شد. محب علی بیگ از «رستم‌بیگ و خسرو میرزا شاهزاده گرجی خواسته بود که موقعیت خود را در دربار به نام تشیع بر گرد تیره پدری (حیدری) شاهان صفوی تحکیم کنند» (بابایی و دیگران، ۱۳۹۰: ۴۸). این رابط، هماهنگ کننده نقشه‌های فخرجهان بیگم با دو رستم گرجی بود. به هر حال پس از ماجرای کشتارها، فخرجهان بیگم باگرانی امور حرمسرا را تحت تسلط خود درآورد. خوشبختی جناح گرجیان وقتی تکمیل شد که زن گرجی شاه صفی پسری به دنیا آورد و او حالا مادر ولیعهد ایران بود. مناصب نظامی نیز به دست عناصر گرجی افتاد. رستم بیگ دو منصب سپهسالاری و تفنگچی آقاسی را متصدی شد و خسرو میرزا (رستم خان) مقام قوللر آقاسی را در اختیار

داشت. از چهار منصب اصلی نظامی، سه منصب در اختیار گرجی‌ها بود، آن‌ها تنها منصب قورچی‌باشی که آن‌هم مخصوص قزلباش‌ها بود را آنها نداشتند. بخش سومی که گرجی‌ها در پی تسلط بر آن بودند، وزارت دیوان عالی بود. برای این پست یک تاجیک نزدیک به جناح گرجی‌ها نامزد شد. میرزا تقی‌خان ملقب به ساروتقی که اتفاقاً او نیز مانند بسیاری از غلامان گرجی خواجه بود. این خصلت ساروتقی، سبب رفت و آمد راحت‌تر او به درون حرمسرا شد و رابطه نزدیکی با آناخانم، زن گرجی شاه و مادر ولیعهد، داشت. ساروتقی خود را به جناح گرجیان نزدیک کرده بود و این نزدیکی براساس نیاز دو طرف بود که در نهایت منجر به تسلط ساروتقی بر منصب وزارت دیوان عالی شد. بدین ترتیب جناح گرجی‌ها به طور کامل بر دربار شاه صفی مسلط شدند. حرمسرا در اختیار زنان باگرانی (مادربزرگ، مادر و زن شاه صفی)، مناصب نظامی در تسلط دو رستم و وزارت دیوان عالی نیز در اختیار ساروتقی دست‌نشانده جناح گرجیان بود. تسلط یکپارچه گرجی‌ها بر دربار حاصل ابراز شایستگی‌هایی بود که آنها خصوصاً جناح نظامیشان از خود نشان داده بودند. سه گروه قزلباشان و تاجیکان و شاهزادگان صفوی که چشم به مقام سلطنت داشتند و در پی خلع شاه صفی بودند، به طور کامل توسط جناح گرجی‌ها از قدرت به پایین کشیده شدند و باعث تحکیم و تثبیت پایه‌های سلطت شاه صفی شدند. تسلط گرجی‌ها بر دربار، همراه با تسلط شاه صفی بر دربار نیز بود و بدین ترتیب شاه صفی توانست بار یاری و کمک آنها بر امور دربار مسلط شود.

نتیجه

نوع جدید رقابت که در دربار شاه صفی شکل گرفته بود و ریشه‌های آن به دوران شاه عباس برمی‌گشت، نتیجه‌اش برتری مطلق جناح گرجی‌ها بود. ورود آنها به عرصه تشکیلاتی صفویان و سپس عرصه رقابتی آن، راهکاری هوشیارانه از سوی شاه عباس اول بود که مقدمات آن را شاه طهماسب فراهم کرده بود. زمان شاه صفی نیز زمان تقابل جدی آنها با عناصر قدیمی بود. قطعاً عناصر قدیمی (ترک و تاجیک) شاهان صفوی را عامل تضعیف موقعیت خود می‌دانستند و این مسأله می‌توانست پای شاه را به رقابت‌های آنها باز کند. گرجی‌ها به سبب آنکه تشکیلات‌شان به صورت قبیله‌ای نبود و همچنین مواجب آنها از سوی شاه پرداخت می‌شد، وابستگی به شخص دیگری غیر از شاه نداشتند و در واقع آنها غلامان حلقه به‌گوش شاه بودند. این قضیه در مورد قزلباش‌ها صدق نمی‌کرد. آنها هم رؤسای قبیله‌ای داشتند و هم آنکه مواجیشان توسط این رؤسا پرداخت می‌شد، پس ارادت آنها به شاه در درجه

دوم قرار می‌گرفت. هرچند بارها در تاریخ صفویان رخ داده بود که قزلباش‌ها به سبب تعلقات قبیله‌ای برای حاکمیت شاهان صفوی در دسر ایجاد کرده بودند. پس در چنین شرایطی، بسیار مسلم است که اگر رقابتی رخ دهد، شاه حامی جناح حلقه به‌گوش خود خواهد بود. این حمایت می‌توانست برای شاه خطراتی را به همراه داشته باشد و احتمالاً موجبات عزل خود را توسط مخالفانش خود هموار سازد. به هر حال در زمان شاه صفی، دامنه رقابت جناح ترک و تاجیک با جناح گرجیان بسیار بالا گرفت و جناح ترک و تاجیک در پی عزل شاه نیز برآمدند؛ زیرا اساسی‌ترین راه نجات خود را از تسلط گرجی‌ها، عزل شاه می‌دانستند. شاه صفی، شاه جوان صفویان هم، به دلیل مسأله‌ای که عنوان شد و هم به دلیل مناسبات خویشاوندی که با گرجیان داشت، هم‌دست آنها شد. به‌واقع او تثبیت قدرت خود را مدیون حمایت‌های گرجیان بود. جناح ترک و تاجیک در رقابت با جناح گرجیان سه بار کوشیدند که شاه و جناح گرجی‌ها را معزول کنند، اما هر سه بار مقهور قدرت گرجی‌ها شدند. گرچه ترکان و تاجیکان در کشمکش و رقابت با عناصر گرجی در پی بازیابی قدرت از دست رفته خود بودند، اما حاصل رقابت آنها از دست دادن قدرت باقیمانده بود. در چهار سال نخست سلطنت شاه صفی، این رقابت‌ها به صورت شدیدی اوج گرفت. در پایان چهار سال، گرجی‌ها پیروزمندانه از این رقابت‌ها بیرون آمدند و تا ده سال آتی، یعنی زمان مرگ شاه صفی در سال ۱۰۵۲ هـ. ق. آنها قدرت مطلقه و بلامنازع دربار صفویان بودند. این پیروزی در سایه ابراز لیاقت‌های آنها و همچنین حمایت‌های بی‌چون و چرای آنها از شاه و بالعکس به‌دست آمد.

منابع

- الحسینی التفرشی، محمدحسین (۱۳۸۸) مبادی تاریخ نواب رضوان مکان (شاه صفی). تصحیح محسن بهرام نژاد. تهران: میراث مکتوب.
- سترآبادی، سیدحسین بن مرتضی حسینی (۱۳۶۶) از شیخ صفی تاشاه صفی. به اهتمام احسان اشراقی. تهران: انتشارات علمی.
- ولتاریوس، آدام (۱۳۶۹) سفرنامه آدام اولتاریوس. ترجمه حسین کردبچه. جلد دوم. تهران: شرکت کتاب برای همه.
- بابایی، سوسن و دیگران (۱۳۹۰) غلامان خاصه نخبگان نخواستگی دوران صفوی. ترجمه حسن افشار. تهران: نشر مرکز.
- بیانی، خانابا (۱۳۵۳) تاریخ نظامی ایران در دوره صفوی. تهران: ستاد بزرگ ارتشستاران.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۳۶) سفرنامه تاورنیه، ترجمه ابوتراب نوری. بتصحیح حمیدشیرانی. چاپ دوم. اصفهان: چاپخانه پروین.
- ترکمان، اسکندربیگ منشی (۱۳۷۷) تاریخ عالم آرای عباسی. تصحیح محمد اسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- ترکمان، اسکندربیگ و محمد یوسف مورخ (۱۳۱۷) ذیل تاریخ عالم آرای عباسی. صحیح سهیلی خوانساری. تهران: کتابفروشی اسلامیة.
- خواجهگی اصفهانی، محمد معصوم (۱۳۵۸) خلاصه السیرتاریخ روزگار شاه صفی. تهران: انتشارات علمی.
- سوانح نگار تفرشی، ابوالمفاخر بن فضل الله الحسینی (۱۳۸۸) تاریخ شاه صفی. تصحیح محسن بهرام نژاد. تهران: میراث مکتوب.
- سیوری، راجر (۱۳۸۰) تاریخ ایران دوره صفویان کمبریج. ترجمه یعقوب آژند. چاپ چهارم. تهران: جامی.
- شاردن، ژان (۱۳۷۴) سفرنامه شاردن. ترجمه اقبال یغمایی. جلد سوم. تهران: انتشارات توس.
- (۱۳۴۵) سفرنامه شاردن. ترجمه محمد عباسی. جلد هشتم. تهران: امیرکبیر.
- صفت گل، منصور (۱۳۸۸) فراز و فرود صفویان. تهران: کانون اندیشه جوان.
- مستوفی، محمد محسن (۱۳۷۵) زبده التواریخ. تهران: دانشگاه تهران.

- ملاکمال (۱۳۳۴) تاریخ ملاکمال. به تصحیح ابراهیم دهگان. اراک.
- نصیری، میرزاعلی نقی (۱۳۷۲) القاب و مواجب دوره سلاطین صفوی. تصحیح یوسف رحیم لو. مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- نویدی، داریوش (۱۳۸۶) تغییرات اجتماعی - اقتصادی در ایران عصر صفوی. ترجمه هاشم آقاجری. تهران: نشرنی.
- واله فروزینی اصفهانی، محمدیوسف (۱۳۸۲) خلدبرین. تصحیح محمدرضا نصیری. تهران: آثار و مخاfer فرهنگی.
- وحید فروزینی، میرزا محمد طاهر (۱۳۸۳) تاریخ جهان آرای عباسی. تصحیح سید سعید میر محمد صادق. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

مقالات

- اشراقی، احسان (۱۳۷۹) رستم خان سپهسالار به روایت بیژن یکی از واقعه نگاران. مجله تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران. ش یکم س یکم.
- بهرام نژاد، محسن (۱۳۹۱) تحلیلی بر یک فرمان از دوران حکومت شاه صفی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ق) و تکاپوهای بی ثمر در حل اختلافات ترکان قزلباش و گرجیان، پیامدهای تاریخی. گنجینه اسناد. شماره ۸۸، ص ۲۲ تا ۴۲.
- ثواقب، جهانبخش (۱۳۸۲) بررسی زمینه‌ها و علل شکل‌گیری شورش داوودخان درقراباغ و پیامدهای آن. مجله مطالعات و پژوهشهای دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان. شماره سی و چهاروسی پنج. ص ۱۰۷ تا ۱۵۰.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی